

شجاع احمدوند

قدرت و دانش

دراپران

دوره‌ی اسلامی



نشرنی

- سرشناسه: احمدوند، شجاع، ۱۳۴۵ -
- عنوان و پدیدآور: قدرت و دانش در ایران دوره‌ی اسلامی / شجاع احمدوند.
- مشخصات نشر: تهران، نشر نی، ۱۳۹۵.
- مشخصات ظاهری: ۳۹۷ ص.
- وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
- نوبت چاپ: چاپ اول، ۱۳۹۵.
- شابک: 978-964-185-481-4
- یادداشت: چاپ قبلی: فرهنگ و اندیشه، ۱۳۸۸.
- موضوع: قدرت (علوم اجتماعی) - ایران - تاریخ - اسلام، ۱۲ ق. -
- Power (social sciences) - Iran - History -
- Islamic era, 633: علوم سیاسی - ایران - تاریخ - پس از
- اسلام، ۱۲ ق. - Political science - Iran - History -
- Islamic era, 633: اسلام و سیاست - ایران -
- Islam and state - Iran: اسلام و دولت - ایران -
- Iran - : علوم سیاسی - فلسفه - Political science -
- Philosophy
- رده‌بندی دیویی: ۳۰۳/۳۰۹۵۵
- رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۵ ق ۴ ۳ الف / JC۳۳۰
- شماره کتابشناسی ملی: ۳۹۳۱۷۴۲

قیمت: ۲۸۰۰۰ تومان



نشری

قدرت و دانش در ایران
دوره‌ی اسلامی
دکتر شجاع احمدوند
دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی

چاپ اول تهران، ۱۳۹۵

تعداد ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی پردیس دانش

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً و جزئاً،
به هر صورت (چاپ، فتوکپی، صوت، تصویر و انتشار الکترونیکی)
بدون اجازه‌ی مکتوب ناشر ممنوع است.

شابک ۹۷۸ ۹۶۴ ۱۸۵ ۴۸۱ ۴

www.nashreny.com

فهرست مطالب

۱۱ قدردانی

۱۳ مقدمه

بخش نخست: بهارِ چوبِ نظری دیدگاه و روش

۲۷ فصل اول: قدرت و دانش

۳۴ ۱. عصیت! علت فاعلی دولت

۳۸ ۲. قدرت، عمران، دانش

۴۳ ۳. مبانی کلامی اندیشه‌ی ابن‌خلدون

۵۳ فصل دوم: جستار در روش

۵۶ ۱. روش شرق‌شناسی

۵۸ الف. زمینه‌های تکوین شرق‌شناسی

۶۰ ب. مشکلات شرق‌شناسی

۲۷	۲. روش سنتی
۷۰	الف. یکسان‌نگاری سلطنت با شریعت
۷۳	ب. تقدم فضل و مرجعیت پیشینیان
۷۷	ج. تلفیق گذشته‌گرا از عقل
۸۲	د. آرمان‌گرایی مفرط
۸۵	۳. نظریه - روش تحلیل گفتمان
۸۷	الف. زمینه‌های فکری نظریه‌ی گفتمان
۹۲	ب. باستان‌شناسی و تبارشناسی
۱۰۰	ج. مفاهیم پایه‌ی گفتمان

بخش دوم: قدرت و دانش در ایران دوره‌ی میانه

۱۰۹	فصل سوم: سلطنت ایرانی - اسلام
۱۱۱	۱. تبارشناسی قدرت
۱۱۹	۲. خصال ماهوی سلطنت
۱۱۹	الف. شوکت سلطانی
۱۲۶	ب. شریعت‌مداری
۱۳۴	ج. اطاعت‌طلبی مفرط
۱۴۰	۳. نیروها و نهادهای سلطنت
۱۴۲	الف. دستگاه ایدئولوژیک
۱۴۸	ب. دستگاه سرکوب
۱۶۱	ج. دستگاه اقتصادی
۱۶۷	فصل چهارم: فلسفه‌ی سیاسی مسلمانان
۱۷۱	۱. احصاء‌العلوم
۱۷۶	۲. انسان‌شناسی فارابی
۱۸۱	۳. تحصیل سعادت از مجرای علم مدنی
۱۸۸	۴. نظم اقتدارگونه

۲۰۲	فصل پنجم: شریعت‌نامه‌های سیاسی
۲۰۳	۱. اندرزنامه‌ها
۲۰۷	۲. سیاست‌نامه‌ها
۲۱۳	۳. فقه سیاسی
۲۱۶	الف. فقه سیاسی اهل سنت
۲۲۲	ب. فقه سیاسی شیعه
۲۲۳	شیخ مفید؛ مبانی کلامی - معرفتی دانش سیاسی
۲۲۴	۱. اعتقاد به حضور معصوم
۲۲۸	۲. ابتدای معرفت بر عقل و استدلال
۲۳۰	۳. ضرورت فعل انسان و مسئله‌ی اراده
۲۳۵	الف. خلیفه انسان
۲۳۷	ب. نبوت
۲۳۸	ج. امامت
۲۳۹	سیدمرتضی؛ مبانی فقهی - روش‌شناختی دانش سیاسی
۲۴۲	۱. نص قرآن
۲۴۵	۲. سنت
۲۴۷	۳. اجماع
۲۴۹	۴. عقل
۲۵۱	تحلیل عینی
۲۵۶	دست‌آورد نظری

بخش سوم: قدرت و دانش در ایران دوازدهم جایز

۲۶۵	فصل ششم: تداوم سلطنت مطلقه
۲۶۷	۱. استمرار زور و تقلب
۲۶۹	الف. فروپاشی نهادهای اجتماعی - اقتصادی
۲۷۵	ب. فروپاشی نهاد خلافت
۲۷۸	۲. ترکیب خلافت با سلطنت

۲۸۲	۳. توجیه صوفیانه‌ی قدرت سیاسی
۲۹۰	فصل هفتم: تصادم با تمدن مغرب‌زمین
۲۹۶	۱. حیرت‌نامه‌ها و آرزوی تشبه به غرب
۳۰۷	۲. غرب‌زدگی
۳۱۶	۳. طرح مشکل گسست از منظر دوران جدید
۳۳۳	فصل هشتم: دانش سیاسی متأخر ایران
۳۳۴	۱. تلاش برای تجدید سنت
۳۳۴	احمد ابراهیمی
۳۳۷	چهارم: اندیشه
۳۴۰	داریدش تا
۳۴۵	۲. دانش سیاسی مبسوط و تبعات ادبی
۳۴۸	رضا براهنی
۳۵۱	محمدعلی فروغی
۳۵۳	حمید عنایت
۳۵۶	۳. دانش سیاسی ناحیه‌ای
۳۶۴	خلاصه و نتیجه‌گیری
۳۷۱	کتاب‌نامه
۳۷۱	منابع فارسی
۳۹۰	منابع عربی
۳۹۴	منابع انگلیسی

مقدمه

فهم اوساع نمونی اندیشه و سیاست در ایران، مستلزم گفت‌وگوی انتقادی با گذشته است. این گفت‌وگو نیز در پرتو بررسی چیستی‌ها، چگونگی‌ها و چرایی‌ها میسر است؛ زیرا که روش‌های مربوط به کیستی، چیستی، چگونگی، چرایی و آیینی مبانی معرفت‌شناسی پژوهش ما را بنیان می‌نهند. ماهیت دانش سیاسی در ایران دوره‌ی اسلامی چیست؟ گفتمان‌های دانش سیاسی چگونه ظاهر شدند؟ آیا می‌توان ظهور آن‌ها را بر مبنای بستر اجتماعی و ساختار قدرت تبیین و تحلیل کرد؟ چه نسبت میان دانش سیاسی و قدرت هر دوره وجود دارد و این ارتباط چرا و چگونه برقرار می‌شود؟ نظریه‌پردازان این دانش کدام‌اند؟ ... بدون تردید اندیشه و سیاست اکنون، محصول سه میراث بزرگ فکری است: یکی، اندیشه‌ی شاه‌ی ایران باستان؛ دوم، عقاید سیاسی سنی ایران؛ سوم، وجوه عمده‌ای از تمدن و تجدد غربی که در سده‌ی منجر به انقلاب مشروطه و متعاقب آن در ایران رسوخ کرد. فهم شرایط اندیشه و سیاست مستلزم شناخت این سه سرچشمه‌ی فرهنگی است. کتاب حاضر که دوره‌ی اسلامی را بررسی می‌کند، ناظر به گفت‌وگوی انتقادی از زاویه‌ی خاستگاه دوم است و لذا نمی‌تواند به نظریه‌ی ایران‌شاهی بپردازد؛ هرچند چاره‌ای جز پرداختن به ابعاد این اندیشه و تجدد غربی ندارد. این کتاب می‌کوشد با نگرش به ساخت و روابط قدرت در دوره‌ی اسلامی، رابطه‌ی آن

را با دانش سیاسی بررسی کند. در این مورد از مفاهیم قدرت و دانش بهره خواهد برد.

این کتاب، با استفاده از نظریه - روش تحلیل گفتمان، دانش سیاسی مسلمانان، یعنی فلسفه‌ی سیاسی و شریعت‌نامه‌های سیاسی را بازتاب ساخت کلمه قدرت می‌داند. کوشش ما گفت‌وگوی انتقادی با دیدگاهی است که سکائیری این جریان‌ات اندیشه را بریده از مناسبات قدرت و منحل در نفسانیت دانش‌سندان می‌داند. دکتر رضا داوری اردکانی با اشاره به دو دیدگاه کلی که یکی دانش را در نفسانیت فیلسوف و دیگری آن را محصول شرایط تاریخی و اجتماعی می‌داند، در دفاع از دیدگاه نخست می‌نویسد:

کسی که فلسفه‌اش را دست می‌داند و فلسفه‌های دیگر را ناقص و نادرست می‌شمارد، چگونه می‌تواند فلسفه را تابع اوضاع و احوال اجتماعی و تحت تأثیر ارای گذشتگان بخواند؟... کسانی که همه چیز را منحل در جامعه می‌دانند و فلسفه و یا سنت و هنر را مظهر جامعه یا شأنی از شئون اجتماع می‌انگارند، انهم از این که به دیالکتیک معتقد باشند یا نباشند، تفکر را امر ابژکتیو و مطلق بدل ابژکتیو می‌دانند؛ یعنی می‌گویند تفکر هم چیزی از سنخ امور اجتماعی است.^۱

این نوع عقلانیت سیاسی، که جلوه‌هایی از آن را در حکم‌های بزرگانی چون غزالی می‌توان یافت، نیازمند مباحثه است. این کتاب بر آن است که آن چه اصالت دارد، قدرت است؛ قدرتی از نوع اراده‌ی معطوف به قدرت نیچه که به مثابه‌ی نوعی راهبرد و رابطه، در سراسر پیکره‌ی اجتماعی پراکنده است. به زعم ما این قدرت و دانش برآمده از آن نیازمند تفسیر نوینی است که با استخدام مفاهیم تحلیل گفتمان و ساخت‌های فوکویی میسر است. ساختار قدرت در دوره‌ی مورد نظر چه ویژگی‌هایی دارد؟ نقش آن در شکل‌گیری دانش سیاسی چیست؟... کتاب حاضر در قالب مفاهیم دانش و قدرت،

برخی از پرسش‌های مذکور را در دو دوره‌ی تاریخی میانه و جدید بررسی خواهد کرد.

اندیشه‌ی سیاسی ایران در دوره‌ی اسلامی از زوایای مختلفی بررسی شده است. اکثر این مطالعات به لحاظ معرفت‌شناختی بر مبنای تقدم نظر بر عمل، یا تأثیر تحولات ذهنی در شکل‌دهی به ساختار قدرت انجام شده‌اند. این تحقیقات با غفلت از سنت، آن را نفی می‌کنند یا به تفسیری عصری از آن پرداخته‌اند. سنت یا تراث سیاسی از مبانی معرفتی تمدن جدید اسلامی است که کم‌ر مورد مطالعه‌ی انتقادی قرار گرفته است. برخی نویسندگان سعی کرده‌اند مرگ‌گونه اصالت را از تمدن غیر غربی بزدایند. بر این اساس رویکردهای خاصی را گرایش‌های اصلاح‌طلبانه از تفکر و فلسفه‌ی اسلامی در درون فرهنگ غربی رشد یافته. در چند بنا به نیازهای این تحقیق، بر برخی وجوه اندیشه‌ی سیاسی غرب تا ۱۶۰۰ خواهد شد، اما تمرکز صرف بر شرق‌شناسی، نوع خاصی از قومیت‌مداری غربی را برپا داشته خواهد کرد که مانع از شناخت سنت می‌شود. محمدعابد الجابری در این مورد می‌گوید: «تراث شامل گذشته و حال ماست... و از آن‌جا که حال فعلی اتصال گذشته به آینده است؛ لذا حال هم جزء میراث ماست».^۱ بدین‌سان نقد سنت به عنوان مجموعه‌ی گذشته، حال و آینده‌ی مسلمانان از لایه‌های اقتدارگرایی از ضروریات مطالعات مربوط به اندیشه‌ی سیاسی در ایران و اسلام است.

این پژوهش به لحاظ روش‌شناختی از دو منبع مهم بهره گرفته است: نخست، خرده‌گفتمان‌های دانش در دوره‌ی جدید. منطق این روش تحول تبعیتی دانش از قدرت است. بر این اساس متناسب با تحول ساختار قدرت و تکنیک‌های آن، صورت‌بندی نوینی از دانش متناسب با آن ظهور خواهد کرد. در دوره‌ی میانه ساختار قدرت منحصر در سلطنت‌های مطلقه بود و لذا دانش سیاسی نیز در هر دو شعبه‌ی فلسفه و شریعت‌نامه‌های سیاسی لاجرم توجیه‌گر

۱. محمدعابد الجابری. التراث والحدیثة: دراسات و مناقشات. بیروت: مرکز دراسات الوحدة العربیة،

ساخت قدرت مذکور. در دوره‌ی جدید هم، در کنار استمرار سلطنت مطلقه، متأثر از حاکمیت تاریخی مغولان و گسترش اندیشه‌های خردگرای و صوفیانه، ساخت قدرت با موج جدید تمدن و تجدد غربی مواجه شد. در واکنش به این وضعیت، دانش سیاسی دچار توهم شد. از سویی به علت سابقه‌ی تاریخی اقتدارگرایی، توجیه سلطنت مطلقه را از منظری ایدئولوژیک در پیش گرفت و از سویی دیگر به برخی مظاهر تمدن مغرب‌زمین اقبال نشان داد. نتیجه‌ی این وضعیت ظهور خرده‌گفتمان‌های اقبال و ادب‌ار به خود و غرب شد.

منبع دوم روش‌شناختی این تحقیق، رویکرد فوکویی است. اندیشه‌ی سیاسی است. می‌تواند در دوره‌ی جدید نسبت به دوره‌ی میانه با کژتابی‌های ایدئولوژیک مواجه شود. پای داشتن در سنت کهن اقتدارگرایی از سویی و رسوخ برخی از ارزش‌های غربی از سوی دیگر، توهماتی را نسبت به توسعه و تجدد به شیوه‌ی مغرب‌زمین، در میان روشنفکران ایرانی ایجاد کرد. ظهور چنین گفتمان یا شبه‌گفتمان‌هایی امکان بهره‌گیری از اندیشه‌های میشل فوکو، متفکر معاصر فرانسوی را میسر می‌نماید.

نکات قابل استنتاج از فوکو عبارت‌اند از: نخست، کران‌ناپذیری تفسیر: از نظر فوکو، تعبیر و تفسیر عرصه‌ای بیکران دارد، هر تعبیر صرفاً تعبیری است از تعبیر؛ دوم، نقد فرایندهای فراتاریخی و تکیه بر بنیاد تاریخی: فوکو انسان مدرن را به مثابه‌ی واقعیتی تاریخی و فرهنگی می‌نگرد. سوم، مفهوم اپیستمه در جایگاه مجموعه‌ی روابطی که در دوره‌ی تاریخی واحدی، به گفتمان‌های دانش، و نظام‌های فکری وحدت می‌بخشد. این مفهوم صورت‌بندی شناختی و دانش سیاسی دوره‌ی مورد نظر را پوشش می‌دهد؛ چهارم، نگرش انتقادی: تبارشناسی فوکو در پی کشف حقیقت نیست. لذا وحدت را درهم‌شکسته فرض می‌کند و تداوم ناگسسته‌ی پدیده‌ها را نفی می‌کند. آنچه در بنیاد دانش نهفته است حقیقت نیست، بلکه تنوع رویدادهاست. فوکو با این فرض، ضمن نفی تداوم تاریخی، وابستگی دانش به زمان و مکان را مورد تأکید قرار می‌دهد. از نظر او حقیقت بی‌زمان و

جهان شمول وجود ندارد. انسان با تولید حقیقت و ضرورت بر خود و دیگران حکم می‌راند. معنا یا بنیادی در پس امور نیست، بلکه فقط لایه‌هایی از تعبیر در کار است که روی هم انباشته می‌شوند و در شکل حقیقت تجلی می‌کنند؛ پنجم، تحلیل روابط قدرت - دانش که از مهم‌ترین دستاوردهای فوکو است. دانش نمی‌تواند از ریشه‌های تاریخی خویش بگسلد تا به تفکر ناب تبدیل شود، لذا سخت به قدرت وابسته است. از نظر او، قدرت نه در انحصار دولت، طبقه و شخص حاکم است و نه نهاد و ساختاری مجزا. قدرت نوعی رابطه است؛ رابطه‌ای پیچیده میان نیروهای اجتماعی. ویژگی اصلی قدرت دامنه‌ای انتخاب نیروهای وابسته به آن است؛ زیرا موضوع آن افراد آزادند و آزادی به تبع خود پای‌انداختن ابواب به میان می‌کشد. روی هم رفته، قدرت اگرچه امروزه تحت کنترل دولت رانده اما از صورت نهاد دولت فراتر رفته است.

کاربرد مفاهیم فوکو در برخی اصلاحات میسر است. لذا لازم است تا نقاط افتراق روش فوکو با مفاهیم فوکویی تبیین کنیم: نخست، برخلاف بحث فوکو راجع به انقطاع و گسست مقوله‌ی تداوم تاریخی و فرهنگی از مفاهیم عمده‌ی تاریخ ایران است. نرم، با نظر فوکو چون معنا یا بنیادی در پس امور نیست، لذا حقیقت مطلق وجود ندارد. تنها لایه‌هایی از تعبیر در کار است که روی هم انباشته می‌شود و شکل حقیقت، بداهت و ضرورت به خود می‌گیرد. اما نگارنده معتقد است که در مبانی علمی، حقیقت و معیارهایی برای سنجش حق و باطل وجود دارد. همین جا باید به تشریح انتقادی فوکو اشاره کرد. او هر دو دسته‌ی علوم اَبَره‌ساز (پوزیتیویستی) و سَوَره‌ساز (تفهیمی) را به سبب آن‌که از معیار حقیقت برخوردارند، غیرانتقادی می‌داند و آن‌ها را خارج از روابط قدرت می‌پندارد.

باری، ارزیابی دقیق‌تر وضعیت دانش سیاسی ایران دوره‌ی اسلامی حائز اهمیت زیادی است. این دانش اکنون در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. به‌طوری‌که فاقد فلسفه‌ی حقوق، اخلاق، سیاست و اقتصاد مدون است. و چنان‌که محمد مجتهد شبستری به‌درستی توضیح می‌دهد، اندیشه‌ی اسلامی بدون تدوین این

فلسفه‌ها نمی‌تواند در صحنه‌ی پیکار ایدئولوژی‌ها و فرهنگ‌ها مستظهر به پشتوانه‌ی نیرومند و قوی باشد.^۱ در گذشته کسانی چون فارابی و نصیرالدین طوسی سعی کردند نظریات مدونی در این زمینه‌ها عرضه کنند، اما در عصر جدید چنین نظریاتی وجود ندارد. سؤال اساسی این‌که چرا وضع چنین و دانش سیاسی در توهّم است؟ به نظر می‌رسد این وضع معلول ماهیت قدرت است. همان‌که شبستری با تأکید بر این نکته می‌گوید: نظام‌ها و تشکیلات سیاسی، اداری، اقتصادی و اجتماعی مسلمانان نه مولود دانش فقه، بلکه مربوط به شیوه‌ی زندگی اجتماعی و قدرت بوده است.^۲ با این فرض، پرسش‌های این تحقیق ناظر بر ماهیت قدرت، دانش و رابطه‌ی آن‌هاست؛ مهم‌ترین این پرسش‌ها عبارت‌اند از:

۱. ماهیت و سرشت دانش سیاسی ایران در دوره‌ی میانه و جدید چیست و سرچشمه‌های اصلی آن‌ها کدام‌اند؟
 ۲. رابطه‌ی ساختار قدرت با دانش سیاسی چیست؟
 ۳. نقش قدرت در تحول دانش سیاسی چیست؟
- این‌ها اساسی‌ترین پرسش‌هایی هستند که این پژوهش با تکیه بر مفاهیم قدرت و دانش سیاسی درصدد یافتن پاسخ مناسب آن‌هاست.

قدرت

قدرت از زوایای مختلفی بررسی شده است که از آن‌ها سه رویکرد اساسی‌ترند: اول، رویکرد زیست‌شناسانه که اقتدار را حقیقت مغایر با بشری نمی‌داند، بلکه ریشه‌ی آن را در نظم زیستی انسان و حیوان می‌داند. ارسطو از مدافعان این رویکرد است و اعتقاد دارد که قدرت به‌وسیله‌ی طبیعت مقدر شده است؛ دوم، رویکرد جامعه‌شناسانه که قرین نام ماکس وبر است و قدرت را نوعی سلطه می‌داند. این مفهوم از قدرت، نوعی اطاعت جبری را با خود

۱. محمد مجتهد شبستری. *هرمنوتیک کتاب و سنت*. تهران: طرح نو، ۱۳۷۵، ص ۴۹.

۲. همان، ص ۵۴.

همراه دارد. چون این سلطه باید اجباراً مورد پذیرش قرار گیرد، لذا صرفاً شامل افراد آزاد نمی‌شود. این رویکرد خود به سه شعبه تقسیم می‌شود: یکی، مکتب نخبگان حاکم که قرین نام پاره‌تو است و قدرت را ناشی از غرایز اجتماعی می‌داند؛ از نگاه این مکتب، قدرت جوهری دوگانه دارد: یک پایه‌ی آن سرکوب و پایه‌ی دیگرش سازش است؛ دیگر، مکتب سازمان اجتماعی که بر ضرورت پیدایش سازمان در جامعه تأکید می‌کند. نفس وجود سازمان، تحدیدکننده‌ی آزادی افراد و منشأ قدرت است، زیرا باعث ایجاد عنصر رهبری می‌شود. و بالاخره، مکتب اقتصادی که معتقد به پیدایش قدرت سازمان در اثر مالکیت خصوصی است؛ به عبارت دیگر قدرت سیاسی ابزار محافظت از مالکیت خصوصی است؛ سوم: رهیافت روان‌شناسانه، که با استفاده از ماهیم (خود)، ego (من) و super ego (من برتر) فروید سعی در تبیین شرایط شکل‌گرفتن قدرت دارد و ارتباط قدرت و شخصیت را بررسی می‌کند. رهبران نظیر کسی است که مرکز کنترل و اراده یا من او به شدت رشد کرده و دارای ویژگی‌های ایگوئیستی (خودمدارانه) و نارساییستی (خودشیفته‌وار) است. او بروی حیاتی (لیبدو) را متوجه خود کرده و صرفاً خود را دوست دارد؛ به عبارت دقیق‌تر سلطه‌ی کامل فراخود اجتماعی را پذیرفته است.

اما قدرت از نظر فوکو در انحصار دولت یا طبقه یا شخص حاکم نیست، همین‌طور یک نهاد یا ساختار، یا کمیتی قابل اندازه‌گیری نیست. بلکه نوعی راهبرد و رابطه است: راهبردی پیچیده و کثرت روابط میان افراد. هرجا قدرت هست مقاومتی نیز هست. قدرت افراد آزاد را برمی‌انگیزد تا از میان گزینه‌های مختلف، دست به انتخاب بزنند. براین اساس فوکو توجهی به آسکال سازمان‌یافته و متمرکز قدرت ندارد، بلکه بحث او روی تکنیک‌هایی است که در نهادهای گوناگون تجسم می‌یابند؛ بنابراین او بر حوزه‌ی اجرا و اعمال قدرت تأکید می‌کند نه قبضه و تصاحب آن. به نظر فوکو سازوکارهای قدرت، متضمن تولید ابزارهای مؤثر ایجاد و انباشت دانش‌اند. روابط قدرت از حدود

نهاد دولت فراتر می‌رود. دولت قادر به اشغال کل روابط قدرت نیست. بدین‌سان دولت نسبت به مجموعه‌ی شبکه‌های قدرت، روبنایی تلقی می‌شود. البته به نظر فوکو در عصر جدید روابط قدرت هرچه بیش‌تر زیر کنترل نهاد دولت درآمده است.

قدرت مذکور دارای چند ویژگی عمده است: اول این‌که، موضوع آن برخلاف رویکرد جامعه‌شناسانه‌ی وبر، روابط تبعیتی اجبارآمیز نیست، بلکه افراد آزاد را در بر می‌گیرد؛ دوم این‌که، قدرت کمیت نیست، بلکه نوعی رابطه‌ی اعتباری است و چون رابطه‌ی میان حداقل دو فرد یا گروه را در بر می‌گیرد، معرومه‌ی آن است. قدرت ابزارساز و مهم‌ترین ابزارش برای انباشت دانش است؛ سوم این‌که، قدرت فراگیر است. هر قدرتی برای فراگیری لاجرم دانش توجیه‌گر خود را می‌سازد. دانش مذکور در حوزه‌ی سیاست توجیه‌گر ایدئولوژی حاکم و حفظ نظم اجتماعی و فکری جامعه است؛ از این‌رو مفهومی انتزاعی و فراگیر است.

دانش سیاسی

دانش سیاسی ایران دوره‌ی اسلامی در هر دو - فلسفه و شریعت‌نامه‌های سیاسی مرتبط با گفتار مذهبی است. اگرچه فلاسفه‌ی بزرگ اسلامی چون فارابی و امام‌دار فلاسفه‌ی یونان‌اند، اما با الهام از پیوند دین و سیاست که ریشه در تفکر ایران باستان دارد، فلسفه‌ی سیاسی را با مذهب آشتی داده است. ویلیام مونتگمری وات با اشاره به ابن مسکویه، شکوفایی فلسفه را در رواج آن با مفاهیم اسلامی می‌داند و می‌نویسد:

از جمله آثار دیگر که از او برجای مانده کتابی است در کلام فلسفی که از وجود خدا، وجود روح و ماهیت نبوت بحث می‌کند. این کتاب در تاریخ تفکر اسلام اثر مهمی نیست ولی نمونه‌ی جالبی است که نشان می‌دهد چگونه متفکرانی که در درجه‌ی نخست فیلسوف بوده‌اند مع‌الوصف چارچوب مفاهیم اسلامی را پذیرفتند؛ مثلاً آخرین قسمت

این کتاب براساس بیان فلسفی روح توضیح می‌دهد که چگونه نبوت امکان‌پذیر است.^۱

جریان دوم اندیشه‌ی سیاسی دوره‌ی اسلامی را می‌توان شریعت‌نامه‌های سیاسی نام نهاد، که هرچند فقه سیاسی اساسی‌ترین شعبه‌ی آن است، اما نمی‌توان از نقش سیاست‌نامه‌ها و اندرزنامه‌ها نیز غفنت کرد.

در این جا باید این نکته را بیفزاییم که هرچند ساختارهای مختلف قدرت، دانش، نایب خود را ایجاد می‌کند؛ مع‌الوصف این دانش دارای مولدین، موزین و مصرف‌کنندگان خاص خود است و وظیفه‌ی هماهنگی در ایجاد ساختار سیاسی و ساختار قدرت را بر عهده دارد. علاوه‌براین درصدد توجیه ایدئولوژی و دولت، بحث از آن نیز برخواهد آمد. برخی از ویژگی‌های دولت مطابق نظر اندرز وینست عبارت‌اند از: نخست، به لحاظ جغرافیایی در سرزمین مشخصی واقع شده و بر آن حکمرانی می‌کند؛ دوم، معمولاً در درون سرزمین خاص مدعی سلطه بر نسل سازمان‌ها، تشکیلات و گروه‌های داخلی است؛ سوم، برخلاف گروه‌های داخلی دارای بیش‌ترین میزان سلطه بر منابع و وسایل اجبار است؛ چهارم، در جایگاه بال‌ترین مرجع اقتدار، ادعای سلطه‌ی انحصاری در درون قلمرو خویش را دارد و بدین معنا واجد حاکمیت است؛ پنجم، منبع قانون است یا حداقل ماهیت آن به گونه‌ای که قانون وابستگی دارد؛ ششم، در مقایسه با سازمان‌ها و گروه‌های دیگر اهداف گسترده‌تر و فراگیرتری دارد که غایت اصلی آن تأمین خیر عمومی است. دولت در تعقیب این اهداف، برخلاف سایر گروه‌ها، متوسل به اجبار می‌شود؛ هفتم، قدرت عمومی، مستمر و متداوم و مشتمل بر مناصب و نقش‌هایی است که حاصل تربیت و اقتدار آن است.^۲

۱. ویلیام مونتگمری وات، *فلسفه و کلام اسلامی*، ترجمه‌ی ابوالفضل عزتی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۹.

۲. اندرو وینست، *نظریه‌های دولت*، ترجمه‌ی حسین بشیریه، تهران: نشر نی، ۱۳۷۰، ص ۴۱-۴۲.